

متن پیاده سازی شده جلسه بیست و چهارم سال سوم درس خارج اصول فقه دور دوم - 22 آبان 1402

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات 217 و 218: [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

امر پنجم: مشتق

پاسخ به چند سؤال:

1. آیا این که شش آیه از قرآن با تعبیر «نُفَخَ» و چهار آیه با تعبیر «يَنْفَخُ» آمده‌اند، دارای وجهی می‌باشد؟ آن وجه چیست؟
پاسخ: بی‌شک در این‌گونه موارد وجهی وجود دارد که با تتبع و تفکر حاصل خواهد شد؛ لکن آنچه که بدهاقتاً به ذهن می‌رسد، این است که گاهی خداوند به اعتبار آینده می‌فرماید «يَنْفَخُ» و گاه به عنوان مضارع محقق‌الوقوع، می‌فرماید «نُفَخَ». گفته نشود که چرا آن طور و چرا این طور که خواهیم گفت متکلم در بیانش آزاد است. بلا تشبیه آدمی نیز در صحبت‌های خود گاهی می‌گوید: «به منزل شما می‌آیم.» و گاهی می‌گوید: «به منزل شما آمدم.» که هر دو صحیح و دارای حسن می‌باشند. حال یافت وجوه ادق نهفته در این آیات، متوقف بر صرف وقت بیشتری در این زمینه می‌باشد.
نکته‌ای که به برکت این پرسش، به عرض می‌رسانیم این است که گفته‌های گذشته باعث نشود که این انگاره در ذهن‌ها شکل گیرد که در قرآن زمان وجود ندارد. بی‌تردید در قرآن هم فعل ماضی دارای معنای گذشته و فعل مضارع دارای معنای حال می‌باشد؛ لکن نکته‌ای که بیان شد این بود که در مواردی که فعلی در قرآن منسوب به مجردات یا به تعبیری منسوب به خداوند است یا این که جنبه قانون‌گذاری دارد، فارغ از زمان می‌باشد؛ مثلاً آن‌جا که فرموده است: «و هو يرثه». معمولاً افعالی که در متن قانون به کار می‌روند زمان نداشته و از یک جعل الهی خبر می‌دهند؛ منتها گاهی ممکن است در اثر عجله یا عدم توجه دست‌کاری‌هایی بکنیم. مثلاً در مورد برخی آیات سوره‌ی هل‌أنتی، که لحن ماضی دارند، مانند: «يشربون من كأس كان مزاجها كافورا» سخنان مختلفی بیان شده است؛ چرا که در ذیل آیه از فعل ماضی بهره گرفته شده است؛ حال آن که بهتر بود به تناسب «يشربون» که خود به فراخور سخن از قیامت مضارع آمده است، فعلی مضارع آورده شود (يشربون من كأس يكون مزاجها كافورا) یا دست‌کم بدون فعل بیان گردد (يشربون من كأس مزاجها كافور). در این رابطه برخی گفته‌اند که کان، از آن‌جا که نقش حدیثی نداشته و بدون آن هم معنای آیه فهم می‌گردد، اصلاً فعل نیست؛ چنان‌چه از ابن‌هشام چنین نقل شده است. هم‌چنین زمخشری قائل به زیادت «کان» گشته است؛ چه آن‌که این چنین فعلی در سیاق آینده کاربرد ندارد و سپس به جهت دفع استبعاد، گفته که زیادت در قرآن اشکالی ندارد؛ چون که خداوند در قرآن از زبانی استفاده کرده است که گاه مبتلاً زیادت می‌گردد. با این‌همه بهتر نیست «کان» را با همین هیأت پذیرفته و با توجه به این‌که آخرت تجسم اعمال دنیا می‌باشد، این آیه و امثال آن را نشانه‌ای بر این تجسم اعمال بگیریم؟ در این صورت معنای آیه این خواهد که ایشان از جامی خواهند نوشید که مزاج آن کافور بود. این کافور یا آن میوه در گذشته فرستاده شده. عمل هر یک از این‌ها بشر، ممکن است باطن ناری داشته باشید و در آن‌جا به شکل آتش ظاهر گردد و ممکن است باطن نوری داشته باشد و در آن‌جا به شکل کافور یا تسنیم ظاهر گردد.
بنابراین عصاره سخن این است که ما دلالت افعال قرآنی بر زمان را به صورت کامل منکر نیستیم تا این سؤال پیش آید که پس تفاوت «نُفَخَ» با «يَنْفَخُ» چه خواهد بود؛ اما این‌گونه هم نیست که هر جا قادر به توجیه نبودیم، به زیادت متوسل گردیم.

2. این فرمایش حضرت امیر علیه السلام که می‌فرمایند: الفعل ما أنبا عن حركة المسمى، با تدقیق در معنای حرکت، دلالت فعل بر زمان را نمی‌رساند؟

در مباحث گذشته بیان شد دلالت فعل بر زمان از روایت استخراج نمی‌شود؛ منتها با توجه به این‌که حضرت در مقام بیان نبوده‌اند، رد این دلالت هم، از روایت برداشت نمی‌گردد. اما عده‌ای با توجه به این‌که حرکت به معنای حدث و کار بوده و کار حتما دارای زمان می‌باشد، بیان کردند که چه‌بسا روایت دلالت فعل بر زمان را اثبات نماید. پاسخ این است که آن‌چه بیان می‌فرمایید محل بحث نیست و آن‌چه محل بحث است بیان فرموده‌اید. بحث در این بود که آیا فعل به صورت مستقیم و به نحو تضمن دلالت بر زمان دارد؟ چه‌بسا با این بیان شما رأی مقابل اثبات گردد. چون این‌که بگوییم فعل دال بر حرکت و حرکت به معنای حدث و حدث در بستر زمان است، مساوی است با دلالت التزامی فعل بر زمان.

3. در مورد این‌که فرمودید افعال در مجردات مثل ملائکه زمان ندارند، ممکن است گفته شود که در این موارد با توجه به قرائن، شواهد و خصوصیات مجردات که زمان‌بردار نیستند این‌گونه است و افعال فی‌نفسه دلالت بر زمان دارند.

این پرسش حاوی دو مطلب است. مطلب اول، راجع به مثال بحث‌برانگیزی است که زیدم و آن ملائکه می‌باشد. در این‌که ملائکه مجرد هستند یا غیرمجرد بحث‌هایی وجود دارد. معمولاً فلاسفه قائل به تجرد هستند و محدثانی چون مرحوم مجلسی رأی به تجسم فرشتگان داده‌اند که گاهی به آیه «اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع» استناد می‌کنند؛ چنان‌که در برخی نقاشی‌های نقالی نیز فرشتگان به صورت بال‌دار در بالای سر امام حسین علیه السلام یا امام حسن علیه السلام تصویر می‌گردند. این دسته به ظاهر آیه اخذ می‌نمایند و تفسیر کلمه «اجنحه» در آیه به قدرت یا ... را نافی می‌باشند.

به هر صورت، درگیر بحثی زیبا اما کم‌ثمر هستیم که گفتگوی از آن تأثیری در سرنوشت ما ندارد؛ منتها احتمالی که ما می‌دهیم این است که فرشتگان مجرد نباشند. چراکه همگی اهل اطاعت و عبادت هستند (لا یعصون الله و هم یفعلون ما یؤمرون) که این باعث تغییر در ذات آن‌ها می‌شود و شاید بتوان گفت که هرآن‌چه تغییر می‌کند دیگر مجرد نیست؛ چراکه مجرد یعنی چیزی که تغییر نمی‌کند. اگر تغییر صورت گیرد، زمان هم درست خواهد شد. چه این‌که زمان خود از تغییر حاصل می‌آید و عدم تغییر در عالم مساوی با عدم زمان در عالم می‌باشد. مثلاً فرض کنید هم‌اکنون تمام عالم از هرگونه تغییر بازماند. نه کسی پیر بشود، نه کسی بزاید، نه کسی مریض شود، نه کسی خوابش ببرد و نه زمین به دور خورشید بگردد. در این صورت ما هیچ زمانی نخواهیم داشت. این است که می‌گویند زمان از حرکت درست می‌شود. اگر حرکت همان تغییر یا به قول آقایان خروج از قوه به فعل است، فرشتگان هم زمان خواهند داشت. با این بیان دیگر بحث از ادامه سوال هم وجهی ندارد. با این‌همه، با وجود تمایل ما به عدم تجرد فرشتگان، اما همان چیزی را می‌پذیریم که صادق مصدق یعنی پیامبر عظیم‌الشان و ائمه علیهم السلام فرموده‌اند.

دلالت یا عدم دلالت فعل بر زمان:

تا این‌جا موفق شدیم ارتکاز غالب که اتفاق همگان بر دلالت فعل بر زمان بود را اندکی خدشه نماییم. به این ترتیب که بیان کردیم برخی مطلقاً این را قبول ندارند و برخی هم تفصیل می‌دهند؛ البته اگر نحات را هم وارد نماییم، برخی مطلقاً آن را قبول دارند (که البته این بسیار مشکل است؛ چراکه قائلان به این قول در افعال انشایی دچار مشکل می‌شوند). آن‌چه کنون، پس از بیان آرا می‌بایست مورد بررسی گیرد، تحقیق در مسأله می‌باشد.

آن‌چه در این جا مهم است مدیریت بحث می‌باشد؛ در این‌گونه موارد، لازم است که ابتدا و انتهای بحث به گونه‌ای تنظیم گردد که حاصل آن یک بیان علمی به مثابه کوتاه‌ترین مسیر به مقصود باشد. این است که موجب فزون نظم در فکر انسان می‌گردد. لذا ما از این‌جا شروع می‌کنیم:

1- انسان به سبب احتیاج سراغ وضع رفته است. اگر بشر نمی‌خواست مفاهمه و گفتگو نماید هیچ‌گاه وضع کلمات برای معانی صورت نمی‌گرفت. هم‌چنین از چیزهایی که نمی‌توان انکار نمود، این است که انسان برخی اوقات از حوادثی خبر می‌دهد که این حوادث گاه در گذشته و گاه در آینده یا حال اتفاق افتاده است. لذا او ناچار است به جهت جلوگیری از اشتباه، برای گذشته یک لفظ و برای آینده لفظی دیگر به‌کارگیرد و اجازه ندهد هرکدام به جز در مواضع ادعا و مجاز، در جای دیگری استعمال گردد. مثلاً در فارسی بگوید «غذا خوردم» یا «غذا می‌خورم» و در عربی بگوید «أكلت» یا «أكل».

2- سؤال این است که این اختصاص فعل ماضی به گذشته و اختصاص فعل مضارع به حال و آینده به چه نحوه بوده است؟

این جا است که دو یا سه مذهب درست شده است.

الف) یکی همان چیزی است که تاکنون خواننده بودیم که زمان به نحو تضمن (یعنی جزء المعنی) در فعل اخذ شده است. این نوع دلالت، «به نحو مدلول اسمی» نامیده می‌شود. «اسمی» یعنی مستقلاً و با نگاه استقلالی؛ یعنی به هنگام استعمال جمله «ضرب زید» به سه چیز نظر شده است: 1. حدثی به نام ضرب. 2. تلبس زید به آن. 3. در گذشته بودن این تلبس. چنانچه همان مبدأ (شماره 1) و تلبس (شماره 2) را در نظر بگیرد، اما قصد آینده نماید، می‌گوید: «یضرب زید». با این توضیح، دلالت به نحو اسمی، همان بیان مشهور می‌باشد.

این وجه به نظر ما وجه قابل‌دفاعی نیست. چون اگر گفتیم به نحو اسمی اخذ شده است، یعنی به عنوان مثال «امس» یا «غداً» در خود معنای فعل دخل دارد. در این صورت معنای فعل «ضرب» «زدن و گذشته» یا به عبارت دیگر «زدن و دیروز» یا «زدن و فردا» خواهد بود. چراکه این قول معنایی مرکب از دو جزء در نظر گرفته است. این خلاف وجدانی است که هیچ‌کس بدان ملتزم نخواهد شد.

ب) صورت دوم این است که زمان در معنای فعل هست؛ اما نه به نحو اسمی و تضمنی؛ بلکه فعل دارای خصوصیتی است که این خصوصیت با زمان ملازمه دارد. مثلاً «ضرب» دلالت می‌کند بر زنی که مقید به گذشته می‌باشد؛ اما خود این گذشته در معنا نیست؛ بلکه تقید آن داخل در معنا است. مانند آنچه مرحوم سبزواری دارد که «تقید جزء و قید خارج». در این مورد معمولاً مثال به تقید نماز به طهارت می‌زنند. توضیح آن‌که نماز مقید به طهارت است؛ اما آنی که طهارت را حاصل می‌کند (یعنی وضو)، جزء نماز نمی‌باشد و این‌گونه نیست که با شروع در وضو گرفتن، نماز آغاز شود. همین‌گونه در مورد افعال بگوئیم. یعنی از طرفی ماضی و مضارع، نسبت به زمان خنثی نیستند و نمی‌توان هر یک را جای دیگری به کار گرفت و از طرف دیگر به صورتی که در قول نخست آمده هم حاوی دلالت بر زمان نیستند؛ بلکه این افعال با خصوصیتی مانند «سبق» همراه هستند که لازمه چنین خصوصیتی زمان است.

لذا عبارت مرحوم محقق اصفهانی در این رابطه به این صورت است: «أن يكون حياة الماضي موضوعاً للنسبة المتقدمة بالسبق الزماني على ما اضيفت اليه بنحو التقيد داخلاً والقيد خارجاً». ایشان می‌گویند شکل دوم از اخذ مفهوم زمان در فعل این است که گفته شود هیات ماضی برای نسبت وضع شده است؛ اما نه نسبت مطلق و بی‌طرف و نه نسبت به گونه‌ای که زمان در کنار آن به نحو مدلول اسمی اخذ شده باشد، تا گفته شود که فعل موضوع برای «نسبت و گذشته» می‌باشد؛ بلکه نسبت مقید به سبق زمانی نسبت به آن‌چه که بدان اضافه شده است. مثلاً در «ضرب زید»، ما اضيفت إليه، همان مسند إليه یعنی زید می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که تقید داخل و قید خارج است. هم‌چنین هیات مضارع، موضوع برای «نسبت مقید به عدم سبق زمانی (یعنی لحوق)» است.

ممکن است عبارت «علی ما اضيفت اليه» برای خواننده گرامی مشکل‌آفرین باشد. باید گفت که چه بسا مراد ایشان از این عبارت این باشد: «وقتی نسبت به مسندالیه می‌دهیم»؛ مثلاً وقتی که می‌گوئیم «ضرب زید» یا «یضرب زید». یا شاید مراد تعبیر ایشان به «ما اضيفت اليه» اشاره به این باشد که گاه که در سخن خود فعل ماضی به کار می‌گیریم، وقتی که آن را با یک فعل قبل از آن مقایسه می‌کنیم آینده به حساب می‌آید. مثلاً با این‌که در عبارت «صرت حتى ادخل البلد» داخل شدن در گذشته اتفاق افتاده است، اما فعل مضارع «ادخل» به کارگرفته ایم؛ دلیلش این است که آن را با «صرت» سنجیده‌ایم. ممکن است عبارت ایشان اشاره به این مطلب باشد که در ادبیات هم مورد اشاره قرار گرفته است.

ادامه عبارت ایشان چنین است: «لأن الزمان الماضي أو الحال أو الاستقبال أو غير الماضي - بهذه العناوين الاسمية - مأخوذ في الهيئة» تا دلالت به نحو تضمن باشد؛ بلکه دلالت به نحو التزامی خواهد بود.

ج) برخی گفته‌اند آقای آخوند که مرادش چیزی غیر از آن‌چه است که گفته شد. عبارت ما در این رابطه چنین است: «ما ذكره المحقق الخراساني و اشرنا اليه في الصفحة الماضية». به نظر ما این وجه جدیدی نبوده و همان وجه دوم می‌باشد

نتیجه آن‌که ما دلالت فعل بر زمان را در نهایت قبول داریم؛ اما در نحوه اخذش بحث می‌کنیم. دلالت به نحو نخست به نظر ما تمام نیست. دلالت به نحو سوم هم بنا شد به نحو دوم بازگشت نماید. بنابراین حاصل سخن این است که دلالت فعل بر زمان به نحو التزام می‌باشد؛ یعنی فعل دلالت بر یک خصوصیتی دارد که آن خصوصیت زمان را می‌رساند؛ چیزی مانند همان حرکت که از کلام امیرالمؤمنین استخراج نمودیم و آن این بود که ایشان می‌فرمایند که فعل دال بر حرکت مسمی است و از آن جا که

حرکت، حدث بوده و حدث هم دائماً همراه با زمان و در بستر زمان می‌باشد، پس بالأخره فعل در موردی می‌آید که زمان هست؛ برخلاف اسم و حرف که دال بر زمان نیستند؛ ولو به نحو التزامی.

سؤالی که در آخر مطرح است، این که به نظر شما آیا نزاعی که مطرح کردیم، لفظی و غیرواقعی نیست؟ آیا مقصود واقعی نحات، همین نظر نبوده است؟ مثلاً آقای ابن‌مالک واقعا می‌خواهد بگوید در «ضَرْبَ»، زمان به نحو اسمی اخذ شده است؟ چه بسا ایشان همین که اصولی‌ها اشاره نموده‌اند در ذهن داشته که فعل یک خصوصیتی دارد که دلالت بر زمان می‌کند؛ برخلاف اسم و مصدر و حرف که فاقد آن خصوصیت هستند. اگر این طور باشد نزاع هم دیگر نزاع عمیقی نخواهد بود.

آماده‌سازی برای بحث آینده:

اما در پیش‌رو مباحث مهمی در ادامه بحث از مشتق داریم. آنچه که تاکنون از محل نزاع دانستیم این بود که بحث مشتق در این است که اگر ذاتی متلبس به یک مبدئی بشود و سپس تلبس را کنار بگذارد آیا حقیقتاً می‌توان وصف اشتقاقی را بر آن ذات اطلاق کرد یا خیر؟ هم‌چنین دانستیم که مسأله دارای ثمرات بسیاری است. مانند مثالی که به مسجد زدیم و آن این‌که آیا هم‌چنان اطلاق مسجد به مکانی که سال‌ها محل عبادت مردم بوده و سپس از مسجدیت خارج شده، حقیقت است یا این‌که چنین اطلاقی تنها به واسطه مجاز ممکن است؟ این‌جا است که اگر شخص اعمی بشود احکام مسجد را بار خواهد کرد و اگر اخصی بشود بار نمی‌کند. حال سخن نو این است که ممکن است کسی بگوید مشتقات با هم متفاوت هستند. برخی مشتقات اصلاً انقضا ندارند و بعضی انقضایشان با بعضی دیگر تفاوت دارد. یا ممکن است گفته شود که تلبس به مشتق‌ها انواعی دارد. این بحث مهمی است که در آینده پی خواهیم گرفت.

الحمد لله رب العالمین